

## درآمدی بر علم بازتعریفی در نظریه روابط بین‌الملل

قاسم افتخاری \*

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حسین خجسته‌نیا

دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۹/۲ - تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۲۳)

چکیده:

فرهنگ جامعه/دولت‌ها می‌تواند در روندی متشکل از نوعی ساختار اخلاقی علمی/نسبی، فرآیند اندیشیدن علمی، با دستورکار شناخت پویای واقعیت پیش رود. اخلاق فوق‌الذکر، خود، روندی متشکل از رفع دشواری‌ها به عنوان ساختار، تعامل پویای دانسته‌های انسان‌ها، به عنوان فرآیند و دستور کار، ضرورت شناخت روا و پایا را هدف گرفته است. فرآیند اندیشیدن علمی هم به ترتیب از سازگاری دانش با امر واقع، تعامل پویا میان مفاهیم انتزاعی و انضمامی، و شناخت غیر مطلق‌گرا پدید آمده است. این ساختارها، فرآیندها و دستور کارها در حوزه مناظرات رشته روابط بین‌الملل، فرهنگ علمی به منظور تبیین و فهم روابط بین‌الملل را شکل داده و بازتعریف می‌کنند تا دانش این رشته، در عرصه نظری (تصمیم‌گیری) و در عرصه عملی (کنش و واکنش‌ها)، را در دامنه‌ای از اکتشاف/چیستی (explorative)، توصیف/چگونگی (descriptive)، و تبیین/چرایی و پیش‌بینی هدف قرار دهد. در این پارادایم، ابزار و شیوه‌های دانش (روش و شناخت‌شناسی) و موضوع و محتوی (هستی‌شناسی) آن هم بازتعریف می‌شود.

واژگان کلیدی:

نظریه - روند - ساختار - فرآیند - دستور کار - دانش علمی - فرهنگ علمی - رشته روابط

بین‌الملل - مناظره

## پیشگفتار

رشته روابط بین‌الملل از نوین‌ترین رشته‌های علوم اجتماعی است ولی، در گذر عمر کوتاه خود، میدان مبارزه و کشمکش نظریه‌های ناسازگار و کوتاه اعتبار بسیار زیاد بوده است. به‌گونه‌ای که برای معرفی و توضیح آنها مقالات و کتاب‌هایی بی‌شمار و گاه پر حجم نوشته شده است. طلوع و غروب این تئوری‌های ناپایدار در سپهر روابط بین‌الملل این پرسش را پیش می‌آورد که علت پیدایی و اعتبار کوتاه مدت این تئوری‌ها چیست؟ این نوشته برای پاسخیابی به پرسش مطروحه به این پیشفرض استوار است که شناخت انسان به طور کلی نسبی است و همه پدیده‌ها و نهادهای اجتماعی، از جمله تئوری‌های روابط بین‌الملل بر پایه این شناخت نسبی بنیان‌گذاری می‌شوند. پس در عالم واقع، ما با نسبییت فرهنگی و اخلاقی سروکار داریم. ولی در مقام تئوری سازی برآنیم که این پدیده‌های نسبی و سیال را در قالب‌های پیش ساخته با گنجایش و شکل قطعی بریزیم، از درون آن قالب‌ها، اصولی بیرون بیاوریم تا بتوانیم تبیین معتبر و پایداری از روابط بین‌الملل به دست دهیم، حال آن که با قرار دادن محتوای دگرگون شونده و رشد یابنده در ظرف‌های ثابت، تناسب ظرف و مظروف را از میان بردیم. تنها راه چاره، ساختن ظرفی است که همگام با مظروف دگرگون شود. به عبارت ساده‌تر، باید بپذیریم که پدیده پویایی مانند روابط بین‌الملل را تئوری‌های ایستا نمی‌توانند تبیین کنند. این نوشتار، گام نخست در این جهت است تا با گردآوری نظرها و دیدگاه‌های استادان ایرانی در غایت مکتب تهران، نظریه پویایی با کاربردی تازه از اصطلاح روند<sup>۱</sup> (Trend) در معنای ساختار (structure)، فرآیند (process) و دستورکار (agenda) درباره روند سیاست (بین‌الملل تا جهانی)<sup>۲</sup> بر پایه دانش (Science) علمی ساماندهی و سازماندهی کند. «زیرا به

۱- این دانش واژه متأثر از آموزه‌های دکتر ابومحمد عسگرخانی است.

۲- در مناظره نظریه‌های روابط بین‌الملل، بیشتر بر میزانی که "ساختار" (آنارشی و توزیع قدرت) در مقابل "فرآیند" (تعامل و یادگرفتن) و نهادها، کنش دولت را متأثر می‌سازد، توجه شده است (wendt 1992:391). البته فرآیند یعنی چگونه رویه‌های سیاست خارجی، کارگزاران دولتی و فرهنگ‌های نظام را تدوام می‌بخشد، و گاه متحول می‌سازند، ساختار را هم در برداشت علی و هم در برداشت تکوینی تحت تاثیر قرار می‌دهد و در عین حال تحت تاثیر آن می‌باشد به هم وابستگی متقابل دارند. بدون کارگزاران، ساختاری وجود ندارد و بالعکس. فرآیندهای اجتماعی همیشه ساختار دارند و ساختارهای اجتماعی همیشه در فرآیند هستند (ونت ۱۳۸۴: ۲۵۷ - ۲۷۲ و ۲۷۱).

نقل از لاکاتوش و دیگران می‌توان نتیجه گرفت که نظریه تنها به واسطه یک نظریه بهتر جایگزین (overthrow) می‌گردد» (Waltz 1997: 914) و می‌خواهد بداند آیا می‌توان بر پایه روند شناخت علمی توضیح داده شده، به تبیین (explanation) و فهم (understanding) مناظره نئو-نئو در جریان اصلی (mainstream) رشته روابط بین‌الملل و نیز "میان‌نظریه‌های" این جریان با نظریات بازاندیش‌گرایی (reflectivist) آن پرداخت که هنوز دغدغه نظریه پردازان رشته روابط بین‌الملل در سطح جهان است. فرضیه این بررسی آن است که نظر به مفروضات علم بازتعریفی که با توجه به محدودیت‌ها و نقدهای نظری و فرائظری وارده، تجهیز شده است، شناخت و درک مناظره فوق و راه برون رفت از آن مقدور است و به علاوه در سطح ملی-کاربردی می‌توان به تبیین و تا حدی پیش‌بینی (prediction) مشکلات بین‌المللی ج.ا.ایران به منظور رفع آنها پرداخت. موضوعات طرح شده در بستر علم بازتعریفی ممکن است برای برخی از اندیشمندان سیاست بین‌الملل نامانوس باشد، البته کوشش می‌شود تا حد امکان نکات به روشنی بیان شود.<sup>۳</sup>

### نظریه و فرائظریه

به منظور فهم روند نظریه پردازی «به نظریه پردازی دسته دوم یا مسائل فرائظری - معنای فرائظریه و ابعاد متفاوت آن و اهمیتی که در روابط بین‌الملل دارد- به جهت آنکه اکنون مناظرات رشته به محتوا منحصر نمی‌شود و همه نظریه‌پردازان به شکلی ضمنی "تعهدات فرائظری" دارند با هدف افزایش شناخت سیاست جهانی از طریقی غیر مستقیم تر با تمرکز بر

۱- دانش را می‌توان حاصل جستجوی انسان برای دانستن روا از خود و پیرامون خود دانست. دانسته‌ها، مالخ ساختمان دانش‌اند و استواری هر دانش در هر رشته علمی، بسته به روایی و پایایی آنها است. (افتخاری، ۱۳۸۴، ۱۳)

۲- در روش علمی، پژوهشگر نباید عمداً بکوشد که فرضیه را اثبات کند. به بیان دیگر، نباید نسبت به فرضیه خود تعصب داشته باشد. زیرا موضع‌گیری در علم بی‌معنا است. حتی ابطال فرضیه نیز به خودی خود دستاورد نظری دارد، چون تصورات انسان نسبت به واقعیت اصلاح می‌شود. اگر فرضیه تایید شد، دو دستاورد دارد. یکی، درست بودن گمان - حدس و تصور منطبق بر واقعیت - را نشان می‌دهد. و دوم، علاوه بر این پیامد نظری، دستاورد عملی نیز دارد. یعنی آنچه فن‌آوری می‌نامیم. ضمناً فراموش نشود در روش علمی هیچ تحقیقی در هیچ موضوعی، آخرین پژوهش نیست. زیرا دگرگونی در شناخت انسان به جهت رویارو شدن با مشکلات جدید پدید می‌آید.

۳- به بیان کاپرسو محقق سیاست تطبیقی، هیچ چیز آن چنان ژرف در اینجا وجود ندارد که نتوان آن را به زبان عادی بیان کرد (ونت ۱۳۸۴: سیزده).

مسائل هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی<sup>۱</sup> (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۷-۱۲) هم می‌پردازیم. انسان در "روند دگردیسی پیچیده و طولانی زندگی" دریافت که تقریباً همه دشواری‌ها و مناقشات اعم از بحران و جنگ در سطح ملی و جهانی و سپس تامین "نیازها"، و تنظیم و تدوین (regulate and Codification) قواعد<sup>۲</sup> ریشه در نادانی و دانسته‌های ناقص خودش دارد<sup>۳</sup> که به ترتیب دغدغه (concern) رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اقتصاد و حقوق<sup>۴</sup> شده است. بنابراین، انسان برای رفع (حل) مشکل (مساله) نداشتن دانش، شناخت‌شناسی (epistemology) و در پاسخ به مساله ارزیابی دانسته‌ها، روش‌شناسی (methodology) را پدید آورد.<sup>۵</sup> «بُعد شناخت‌شناسی در ساده‌ترین تعریف، این است که چگونه و از آن مهم‌تر چرا می‌توانیم از طریق روش‌شناسی خاص، بدانیم. از این‌رو، با تاکید بر امکان شناخت، این باور وجود دارد که واقعیت پویا با امر شناخت را می‌توان در قالب توصیفات به طور نسبی روا (validity)، و پایا (reliability) باز نمود. این نسبی‌گرایان علمی که نه در پی شناخت "حقیقت" بلکه "واقعیت" اند. بر این باورند که شناخت تجربی حاصل از مشاهده، اعم از مستقیم و غیرمستقیم در عین تأکید بر توانایی خرد انسانی، برای تبیین و فهم واقعیت معتبر و معتمد است.

- 
- ۱- فرانزیه بین‌المللی، حوزه فرعی روابط بین‌الملل که در پی پاسخ به اینکه چه چیزی به یک نظریه مناسب شکل می‌دهد؟ پس در گرو تامل فرانزیه، به منظور تضمین کارآمدی است (Neufeld 1994:12). مثلاً بسیاری از اختلاف‌نظرها در حوزه محتوایی ناشی از این است که نظریه‌ها چه سؤالاتی را مهم یا مشروع می‌دانند.
- ۲- از دشواری‌های پیش‌رو، در عرصه جهانی و ملی "مشکل تشخیص" است و این که پدیده‌ای را به دشواری بشناسیم. زیرا در شناختن موضوعی به نام مشکل، اختلاف نظر است یا تشخیص این که ما از خود چه تعریفی داریم و در کجای تاریخ و ظرف جهانی ایستاده‌ایم. خطر آنجا است که در صورت تشخیص نادرست، گرفتاری انسان حاصل شود و بالعکس. تشخیص درست نیازمند اصلاح متدولوژیک است (سریع القلم ۱۳۸۱: ۲).
- ۳- مثلاً اگر مفروض درستی این گزاره باشد که به خاطر "توسعه روابط بین‌الملل" وجود تعهدات حقوق بشری، چه به صورت معاهده و یا عرف، به گونه‌ای است که موضوع حمایت حقوق بشر "در اصل" دیگر به وسیله دولت‌ها تنظیم و تدوین نمی‌شود (Schwelb 1996: 262-90). انحرافی مهم از قاعده سنتی حقوق بین‌الملل است. زیرا بجز رفتار با بیگانگان و امکان مداخله بشردوستانه، حقوق افراد موضوعاتی نبودند که به وسیله حقوق بین‌الملل تنظیم شود، نه آن که مناسب‌ترین مکان تضمین حمایت از حقوق بشر در گام نخست سطح ملی نباشد. بلکه قابل تامل است که تنظیم و تدوین حقوق بین‌الملل در رابطه فوق تا کجا توسعه یافته است و در مجموع چه مقدار از حوزه صلاحیت داخلی کاسته شده است (Mcgold 1996:86).
- ۴- ترسیم مرز میان اینها همیشه هم آسان نیست، آنچه را گروهی صرفاً مباحث روش‌شناختی و دیگری شناخت‌شناختی می‌داند و بالعکس. برخی با کنار گذاشتن "تکنیک"، شناخت‌شناسی را در معنایی وسیع و شامل مباحث روش‌شناختی (به تعبیر عده‌ای) فرض می‌کنند (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۸).

تعریف موضوع روند شناخت در نظریه‌پردازی، مبحث هستی‌شناسی (ontology) را پدید آورد<sup>۱</sup> این بُعد مهم، در روابط بین‌الملل، به معنی بستر اکتشاف (context of discovery) یا مقام گردآوری است که به پیش‌فرض‌های بنیادین در مورد گوهر سیاست بین‌الملل به عنوان عرصه‌ای ویژه از کنش سیاسی اشاره دارد. این پیش‌فرض‌ها به باورهای پایه در مورد سرشت قوام‌بخش واقعیت اجتماعی و سیاسی یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره گوهر هر چیز مربوط می‌شوند (Griffiths 1992: 10). آنچه دسلر، اشاره به مرجع‌های انضمامی (concrete) یک گفتمان تبیینی می‌داند. (Dessler 1989: 445). و اونف آن را به جهان، چنان که گویی ما موجودیت آن و نه ویژگی‌های آن را قطعی فرض می‌کنیم، اشارت می‌دهد (Onuf 2002: 126) و ونت (Wendt 1999) بر اهمیت آن تاکید می‌کند<sup>۲</sup> (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۰) که محل مناظره نظریه‌پردازان رشته روابط بین‌الملل حول مادی (امر واقع) و معنایی (ارزش) یا به تعبیر « ونت (Wendt 1999) مادی‌گرا<sup>۳</sup> [عینی‌گرا] (materialist) و معنا محور<sup>۴</sup> [ذهنی‌گرا] (idealist) (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۸)» است، اینکه امور جهانی به طور خاص، خارج از نظریه‌های ما است یا ما آن را می‌سازیم؟ (Smith 1999: 27). به نظر می‌رسد آمیزه این دو بینش، در رهیافت پویایی تغییر در بستر تعامل فرهنگی گره گشاست.<sup>۵</sup>

درباره سرشت کنشگران و روند تصمیم و کنش و واکنش آنها هم میان نظریه‌پردازان اختلاف نظر وجود دارد. چنان که پسامدرنیسم، سوژه‌ها را بر ساخته‌هایی می‌داند که اعمال

- ۱- شرحی عام از این که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند (Hollis and Smith 1996: 112).
- ۲- استیو اسمیت (Steve Smith) ظاهراً به استعاره آن را اسباب و اثاثیه جهان اجتماعی نامیده است.
- ۳- باید قبل از تحقیق در خصوص معنای حاکمیت، نهادهای بین‌المللی، یا تنظیم خشونت بدانیم که کنشگران چیستند، چگونه با هم مرتبطند و چه روش‌هایی برای تحقیقی که در نظر داریم، مفیدند.
- ۴- موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها، هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد، مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان‌ها وجود دارند و بنیادی‌ترین واقعیت مورد بررسی در مطالعات را واقعیات مادی قابل مشاهده تشکیل می‌دهد.
- ۵- اساساً موجودیت ساختارها، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی یا حداقل گفتمانی دارند و اینها جز بر مبنای فهم انسانی وجودی ندارند. بنابراین در جهانی زندگی می‌کنیم که فقط انگاره‌ها مهم‌اند و آنها را می‌توان مطالعه کرد.
- ۶- در این میان ونت نیز بر یک دیدگاه بینابینی بر این باور است که موجودیت‌های اجتماعی اگر بُعد مادی هم داشته باشند؛ یک جنبه گفتمانی نیز دارند. یعنی جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند. اما در عین حال به این معنا نیست که قابل تقلیل به این فهم کارگزاران باشند و همان‌گونه عمل می‌کنند که آنها می‌پندارند. (Wendt 1999: 358).

گفتمانی (discursive practices) به آنها شکل می‌دهند.<sup>۱</sup> یعنی این اعمال، واحدهای بنیادین واقعیت و تحلیل (پایه هستی‌شناختی) را شکل می‌دهند. در اینجا باید متذکر شد هر چند شناسنده انسانی در رشته روابط بین‌الملل را در روش آزمایشگاهی (امکان کنترل همه متغیرهای دخیل) نمی‌توان سنجد و از طرفی پدیده‌های مورد بررسی این رشته چند علتی (متغیری) است و صرفاً به منظور دقت و صراحت، گزینش یکی از متغیرهای مستقل ضرورت می‌یابد. در این روند گزینش «درجه‌بندی و اولویت‌بندی متغیرها (وزن گذاری)» (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۱۱۶) انجام می‌گیرد، اما اثر گفتمان و نیز رویه‌های کلامی و زبانی در عین داشتن هشدارهای جدی و قابل تأمل بر این "ارجحیت" قابل رفع است اگر ملاک سازگاری با ارزش امر واقع به مثابه هستی‌شناسی، تعیین‌کننده‌ی درستی پاسخ بر متغیر انتخاب شده باشد چرا که چگونه می‌دانیم آنچه که می‌دانیم، نمی‌دانیم؟ چنانکه برخی پژوهندگان بر تمایز و بعضاً تضاد گفتمان و اعمال (practice) در عرصه روابط بین‌الملل به ویژه به طور مشهود در دوره قرون وسطا پرداخته‌اند. و این گزاره که گفتمان مستلزم اعمالی سازگار می‌باشد را متزلزل کرده و آن را بیشتر در سطح ظاهر می‌دانند (Fischer 1992).

وجه دیگر هستی‌شناسی، تقسیم‌بندی میان فردگرایی (individualism) و کل‌گرایی (holism) است که درباره رابطه میان ساختارهای نظام و کارگزاران انسانی یا مساله ساختار- کارگزار (agent- structure problem) مطرح است.<sup>۲</sup> در مقابل، در یک دیدگاه بینابینی، فرآیند (تعامل پویای کارگزاران) و ساختار منزلت هستی‌شناختی برابری می‌یابند و به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. یعنی در عین اینکه ظرفیت و موجودیت کارگزاران انسانی در بستر فرآیند، در تعامل با زمینه ساختاری فرهنگی تلقی می‌شوند. متقابلاً، این زمینه ساختاری نیز بازتابی از کنش‌ها و تعامل کارگزاران یا فرآیند است که در گرو تعیین دستور کار است. از این رو طیف پویایی کنشگران این نظام را تشکیل می‌دهند. خواه همان‌گونه که سنتاً واقع‌گرایان

۱- این تعاملات، اعمال، ارزش‌ها، باورهای اصولی و انگاره‌های نهادینه‌اند که به هویت آنها قوام می‌بخشند، جامعه محدود قوام یافته ای قلمداد می‌شود که کنشگران را به عنوان کارگزاران دانا به آنچه هستند تبدیل می‌کند. منافع کنشگران نیز حاصل هویت آنهاست و از طریق فرایند ارتباطات، تأمل در تجارب و اجرای نقش‌ها آموخته می‌شود» (Reus- Smit2001:209; Ruggie1998: 34- 36).

۲- اگر تقدم با واحدهای تشکیل‌دهنده باشد با فردگرایی روبه‌رو هستیم که ساختار را به خصوصیات و تعاملات میان واحدهای آن فرو می‌کاهد. اگر تقدم با نظام باشد با کل‌گرایی سروکار داریم که کارگزار را به آثار استلزامات بازتولیدی نظام فرو می‌کاهد. البته هر دوی اینها به تعبیری، دچار تقلیل‌گرایی هستی‌شناختی هستند و هر دو به آن موجودیتی که دیگری را به آن تقلیل می‌دهند (فردگرایان به واحد و کل‌گرایان به ساختار) شیثیت می‌بخشند، چنان که گویی امری طبیعی و مستقل از کنش انسانی است.

تأکید داشتند، دولت‌ها، کنشگران اصلی در روابط بین‌الملل‌اند و یا افراد، جنبش‌های اجتماعی، سازمانهای غیردولتی، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و... را نیز می‌توان کنشگر دانست. سنتاً نظریه‌های دولت محور در مقابل نظریه‌های فراملی‌گرایی یا کثرت‌گرایی قرار می‌گیرند که بر تعدد بازیگران در نظام بین‌الملل تأکید دارند (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۹-۱۰).

لذا این باور توجیه‌پذیر مطرح است که انسان در پی روند شناخت بوده و خواهان آن است که بداند چگونه و با چه ملاک‌هایی<sup>۱</sup> باید بداند؟ در این میان، علم روابط بین‌الملل تا چه اندازه روا و به ویژه پایا است؟ تا بتواند مورد اتکاء باشد. البته، روند «شناخت در این رشته به‌رغم رشد تکاملی، فراز و نشیب‌های بسیار داشته است. حرکت سینوسی آن طی ادوار گذشته (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۷) به جهت پیروزی‌ها و ناکامی‌های آن در گذر از تبیین و رفع دشواری‌ها بوده است. انسان به تجربه دریافت به همان اندازه که شناخت سازگار با امر واقع، کامیابی در زندگی است، پندارها هم علت اصلی شکست‌ها و ناکامی‌ها (افتخاری ۱۳۸۴a: ۳-۲) در امور بین‌الملل می‌باشد. بدین خاطر، مجموعه روند شناخت آکادمیک در سطح جهانی، تجربیاتی گره گشا به دست آورده است که فهم پدیده‌های جهانی را به‌طوری ژرف با امر واقع سازگار کرده و به این رشته تکامل بخشیده است. لذا رشته روابط بین‌الملل در پی بررسی روش‌های به کار رفته از لحاظ میزان کارآمدی آنها در تبیین و تا حدی پیش‌بینی برآمده است. چنان‌که والتز (Waltz 1997: 913) تأکید دارد «تبیین نه پیش‌بینی، معیار نهایی نظریه خوب است» تا در نهایت، دانسته‌ها چاره‌ساز باشند. با این مقدمه به مناظرات درون رشته روابط بین‌الملل می‌پردازیم.

### مناظرات تئوریک روابط بین‌الملل

رشته روابط بین‌الملل که روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان ملت‌ها، دولت‌ها و تمام مجموعه‌های خُرد و کلان مرتبط به این دو (ملت‌ها و دولت‌ها) را مطالعه می‌کند، شناختی است که پس از جنگ جهانی دوم به صورت مستقل و مجزا در نظام‌های دانشگاهی و علمی کشورهای مختلف مطرح شد (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۱۵۳). نکته‌ای مهم که باید به آن توجه شود این است که "ضعیف بودن" رشته روابط بین‌الملل در دوره‌های پیشاجنگ جهانی دوم در ارتباط با اصل "مشاهده" و "نظریه‌پردازی" بوده است. به عبارت دیگر، بعد از جنگ جهانی دوم، شناخت روابط بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت و نظریه‌پردازی در آن به روش‌های

۱- از علل تاخیر رشته روابط بین‌الملل در عرصه نظریه‌پردازی، حاکم بودن دیدگاه فلسفی تا پایان جنگ‌های

ناپلئون در سیاست بین‌الملل بود (قوام، ۱۳۸۴، ۵).

علمی و عینی مجهز شد.<sup>۱</sup> (همان: ۱۵۵-۱۵۴) متون قدیم نه تنها از لحاظ روش (به جای "نظریه پردازی"، در پی رویکردهای تجویزی کهن) بلکه از نظر محتوای شناخت هم (به جای "شناخت علمی نوین"، در پی معرفت ذهنی و ایده آلی قدیم) با متون جدید پساجنگ جهانی دوم تفاوت‌هایی عمده دارد. بدین جهت، نخستین رهیافت روش و پژوهش در روابط بین‌الملل (و هر قدر به تاریخ برگردیم علم سیاست) "تاریخی یا تاریخ دیپلماسی"، دیگری از نوع "قانونی" (Legalistic) و سومین رهیافت کلاسیک مشتق شده "نهادی" بوده است (همان: ۱۶۳-۱۶۱ و ۱۵۷-۱۵۶).

### مناظره نخست

از آغاز شکل‌گیری علم روابط بین‌الملل در ۱۹۱۹-۱۹۲۱ تقریباً همیشه دورانی از مناظره میان نظریه‌ها یا پارادایم‌ها در روابط بین‌الملل (در فاصله میان دورانی از هژمونی نسبی یک چارچوب نظری) وجود داشته است. هرچند که درخصوص محتوای این مناظرات، یکپارچگی در دیدگاه‌های هر طرف از مناظرات، میزان و علت هژمونیک بودن صداها مسلط در دوران میان مناظرات و... تردیدهای جدی ابراز شده است. اما کم و بیش پذیرفته شده که روابط بین‌الملل تاکنون سه یا چهار دوره از مناظره میان رهیافت‌های مختلف نظری را تجربه کرده است (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۷). "مناظره نخست"، به دنبال بروز جنگ جهانی اول آغاز شد. این جنگ، به دوره صد ساله صلح در اروپا (۱۹۱۴-۱۸۱۴) پایان بخشید و ایده‌آل‌های صلح و امنیت را متزلزل کرد. متفکران روابط بین‌الملل درصدد بررسی علل بروز جنگ جهانی اول برآمدند تا از وقوع مجدد آن جلوگیری کنند. به دنبال ایجاد این تمایل، دو گروه فکری واقع‌گرایان<sup>۲</sup> و آرمان‌گرایان<sup>۱</sup> پدید آمدند (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۲۱۰). تقابل فکری میان این دو، در

۱- پیش از این دوره، مشاهدات در روابط بین‌الملل به صورت خاطرات و استنباط در آن به شکل رهنامه‌های فکری، ایده‌های فلسفه اجتماعی، و جهان‌بینی‌های مربوط به حکومت، دولت، مملکت‌داری، جنگ، صلح و فلسفه تشکیلی یک اجتماع بین‌المللی انسانی متبلور می‌شد.

۲- واقع‌گرایان؛ بر همیشگی بودن مبارزه قدرت، عدم امکان ریشه‌کن ساختن جنگ در سیاست بین‌الملل و تعارض منافع دولت‌ها... تأکید داشتند. آنها بر این باورند که هر واحد سیاسی باید در تأمین منافع ملی خود به فکر کسب، گسترش و حفظ قدرت باشد. کشوری که این اصل بنیادی سیاسی و روابط بین‌الملل را رعایت نکند؛ در واقع از جنگ دعوت به عمل می‌آورد. و باور دارند که در نظام بین‌الملل، حکومت ملی بازیگر اصلی و حاکمیت ملی مهمترین ویژگی آن است. این حکومت‌های ملی با اتحادسازی، نوعی توازن قدرت ایجاد کرده و مانع بروز جنگ می‌شوند.



فاصله دو جنگ جهانی به "مناظره اول" معروف شد. گفته می‌شود که این مناظره بیشتر بُعدی هستی‌شناختی داشت. در این مناظره اختلاف بنیادین در مورد سرشت نظام سیاسی بین‌الملل و انگیزه‌های رفتار دولت‌ها بود که از نظر محتوایی همواره روی تحقق صلح تأکید می‌شود (قوم ۱۳۸۴: ۱۳). در این میان مغروری (Maghroori 1982) بر این باور است که این مناظره عمدتاً محدود به تعیین حوزه رشته روابط بین‌الملل بود و با شکست عملی دیدگاه آرمان‌گرایان در ترتیبات نهادین پس از جنگ اول جهانی و وقوع جنگ دوم به پایان رسید. در مورد نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل باید توجه داشت که آنها سستاً به طور مشخص وارد این مباحث نمی‌شدند. آنچه در مورد مواضع آنها گفته می‌شود تا حد زیادی بازسازی آن از سوی منتقدان است. چنان که واقع‌گرایان و لیبرال‌های سنتی موضعی صریح در هستی‌شناسی نداشتند و در مورد سرشت کنشگران نیز برداشتی واحد در میان آنها دیده نمی‌شود. با وجود این که واقع‌گرایانی همچون مورگنتا، به قدرت‌طلبی و منفعت‌جویی کنشگران دولتی به عنوان هویتی خودزا باور دارند. اما لیبرال‌ها در مقابل با تأکیدی که بر امکان تغییر روابط بین‌الملل از طریق تغییر در کنشگران با تکیه بر ایجاد قواعد، رویه‌ها و نهادها داشتند؛ به نوعی، بر ساختگی کنشگران و درون‌زایی هویت آنها در تعاملشان با یکدیگر (با شکل دادن به سازمان‌ها و حقوق بین‌الملل) یا حتی براساس هویت جمعی ماقبل تعامل (ایده صلح دموکراتیک) را مفروض داشته‌اند<sup>۲</sup> (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۷ و ۲۲). غایت امر، نظم به شکلی خودجوش از اعمال کنشگران منفرد شکل می‌گیرد (تقدم هستی‌شناختی کنشگر بر ساختار). در عین حال، پس از شکل‌گیری نظام بین‌الملل، ساختار - جایگاه، موقعیت، یا سازمان‌دهی غیرعمدی واحدها که به شکلی

۱- وسعت تخریب و نابسامانی پدید آمده در جنگ جهانی سبب چالش واقع‌گرایی به جهت مفروضات حاکمیت ملی، ناسیونالیسم، اتحادهای پنهان و... اش شد، توصیه شد کشورها به جای منافع ملی به منافع همگانی بیندیشند و ترتیبات امنیتی جمعی اتخاذ کنند یعنی، با ایجاد ابزارهای نهادین بین‌المللی و اجتناب از دیپلماسی مخفی و جایگزین ساختن مشارکت عمومی در سیاست خارجی، به صلح و امنیت بین‌المللی برسند. والا اگر حاکمیت ملی، خود محوری اساس باشد در این صورت کشورها در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. توازن قدرت قابل اتکاء نیست و مبتنی بر دیپلماسی مخفی است. این حرکت فکری به شکل‌گیری "جامعه ملل" انجامید که کشورها را ترغیب می‌نمود تا امکانات نظامی خود را به حداقل برسانند و در صورت بروز تخاصم، دسته‌جمعی آن را دفع کنند.

۲- هستی‌شناسی واقع‌گرایی، ایستا و ناتوان از امکان تغییر است و در لیبرال، اراده‌گرایانه یعنی مقاوم در برابر قواعد (Wind 1997: 254). برخی اکنون هم معتقدند این دو جریان اصلی رشته، کنشگران روابط بین‌الملل را عقلانی و منفعت‌جو که خارج از تعامل اجتماعی شکل گرفته می‌دانند که تعامل تأثیری بر تعیین هویت آنها ندارد (Reus - Smith 2001: 213).

خودجوش از تعامل آنها ظهور می‌کند و نه تعاملات میان آنها (Dessler 1989: 448 - 49) به مثابه فرآیند، نیروی مستقلی را می‌سازد که کنشگران شکل دهنده آن منفرداً قادر به کنترل آن نیستند.

### مناظره دوم

این مناظره که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفت در ابعادی، جنبه شناخت‌شناسی و در ابعادی، جنبه روش‌شناختی داشت (Weaver 1997: 16) و به چگونگی نظریه‌پردازی به طور علمی پرداخت (قوام ۱۳۸۴: ۱۳). بدین نحو که برخلاف "مناظره اول" که مبتنی بر یک رهیافت محتوایی و سیاست‌گذاری بود؛ "مناظره دوم"، تقابل دو روش شناخت سنت‌گرایی و رفتارگرایی بود (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۲۱۱). «رفتارگرایان که بر تلاش نظام یافته برای یافتن الگوهای سیاسی از طریق تدوین نظریه فنی و تحلیل تکنیکی تأکید داشتند و راه رسیدن به شناخت را از طریق گردآوری داده‌های قابل مشاهده، نظم بخشیدن به داده‌ها از طریق ارائه فرضیه و آزمون تجربی آن‌ها می‌دانستند.<sup>۱</sup> در تقابل با سنت‌گرایان<sup>۲</sup> که با تکیه بر تاریخ، فلسفه، تجربه فردی و اشراق، بر عدم امکان استفاده از تکنیک‌های پژوهشی کمی‌گرایانه علوم تجربی در حوزه روابط بین‌الملل تأکید می‌کردند. این واکنش، "انقلاب رفتاری" به شکل جدی وارد روابط بین‌الملل شد و به تلاش دانشوران این رشته برای علمی کردن آن شکل داد و سبب شد رهیافت‌های سنتی‌تر در روابط بین‌الملل که به نوعی متکی بر روش‌های تاریخی-فلسفی و در پی حقیقت‌یابی بودند، شناخت علمی دانسته نشوند» (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۸ و ۱۱-۱۰). پیشینه این مناظره به مسئله‌ای در حوزه علوم اجتماعی از سده نوزدهم باز می‌گردد که آیا "واقعیت اجتماعی" امری معنادار - فرهنگی و در عین حال تاریخی (منحصر به فرد و غیرتکراری یعنی دارای هستی‌شناسی متفاوت)، اجازه مطالعه علمی حوزه روابط بین‌الملل را می‌دهد یا خیر؟ به نظر

۱- پیشرفت روش‌های علمی در مطالعات اجتماعی به "علمی ساختن" روابط بین‌الملل در تقابل با "سنت‌گرایی" - آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی - در نمود "رفتارگرایی" در روابط بین‌الملل پدیدار شد. این هواداران علم‌گرایی، "سنت‌گرایی" را به جهت درهم آمیختن مباحث وجودی و هنجاری (جنبه تجویزی دادن به نظریه‌ها)، عدم توجه به کاربرد روش‌های علمی در گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها، عدم توجه به سطح تحلیل داده‌ها، برخورد گزینشی با داده‌های تاریخی، اتکای بیش از حد بر تاریخ و فلسفه... که سبب عدم رشد علمی روابط بین‌الملل بود، نکوهش کرده و در پی تبیین‌های علمی متکی بر فرضیه‌های قابل واریسی، کمی‌گرایی، استفاده از تاریخ به عنوان آزمایشگاه و... بودند.

۲- معتقد بودند به کارگیری روش‌های علمی چیزی بر دانش ما از روابط بین‌الملل نخواهد افزود و حتی آن را بازگشت آرمان‌گرایی در پوششی موجه به نام علم می‌دانستند (Holis and Smith 1991: 28).

می‌رسد هر چند خصلت نوعی واقعیت اجتماعی در پدیده‌های دیگر قابل تکرار است با این حال، مشاهده تجربی صرف، به معنای مورد نظر تجربه‌گرایان اولیه و نیل به تعمیم‌های گسترده و مطلق پوزیتیویستی بی‌آن که با واقعیت متغیر سازگار باشد؛ هدف شناخت علمی نیست که موجب اختلاف میان دو گروه بود. برآیند مناظره دوم به پایه ریزی روش شناختی علم بازتعریفی در روابط بین‌الملل انجامید، چرا که با وجود تداوم مناظرات در حوزه‌های فوق، علم‌گرایی عملاً در سده بیستم پس از شکل‌گیری حلقه وین و بعد اثبات‌گرایی منطقی با توجه به اصلاحات صورت گرفته، وارد مرحله ابطال‌گرایی<sup>۱</sup> و اکنون در شکل "تایید گرایی" درآمده است.

### مناظره سوم

به دنبال نارسایی‌های روش رفتارگرایی و تغییرات عینی در نظام بین‌الملل، "مناظره سوم"، میان دو برداشت متفاوت نسبت به روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی<sup>۲</sup> - که در بسیاری مواقع سنت‌گراست - و جهان‌محوری<sup>۳</sup> (globalist) - که عمدتاً از آرمان‌گرایان و رفتارگرایان<sup>۴</sup> اند - ظهور کرد. هر دو گروه مدل‌سازی را به‌رغم نارسایی‌ها، تسهیل‌کننده فهم و درک دانسته و به کاربردی بودن (توجه به مسائل جاری) باور دارند. قضاوت، اشراق و مفروضات نظریه‌پرداز را در نوع استنباط و استنتاج او مؤثر می‌دانند (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۲۱۵-۲۱۲). از سویی، مناظره سوم از دهه ۱۹۸۰ به بعد میان پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم در گرفت که عمدتاً به ابعاد شناخت‌شناسی

۱- ابطال‌گرایی (falsification) پوپر و مدل قیاسی - قانون مانند همپل و... همچنان در چارچوب بنیان‌های شناختی علم‌گرایی باقی ماندند (چالمرز ۱۳۷۴).

۲- ماهیت نظام بین‌الملل را مبتنی بر گوهر حکومت ملی تفسیر کرده، آن را بازیگر اصلی می‌دانند و پیگیری قدرت، منافع و حاکمیت ملی را مهم‌ترین ویژگی‌های واحد سیاسی قلمداد می‌کنند.

۳- تحت تأثیر روش رفتارگرایان و ایده‌های آرمان‌گرایی، حول ماهیت نظام بین‌الملل و روابط دولت‌ها به بررسی پرداختند که شباهتی به سنت‌گرایی که حکومت ملی، اساس و توانمندی نظامی، مقدم بود، نداشت و نه با روش رفتارگرایان - از نظر اندازه‌گیری، انباشت ... - منطبق بود، از لحاظ روش، فرا رفتارگرا و از لحاظ محتوی، جهان‌محور بود.

۴- منظور از رفتارگرایی، کشف الگوهای عملی، رفتارهای مشابه (یا پاسخ‌های تکرار شدنی) و قواعد مستمر کنش و واکنش است. هدف، فراگیری رفتارهای مشابه و روندهای تکرارپذیر تا براساس آنها بتوان آینده را پیش‌بینی کرد. از ویژگی‌های آن "مقایسه و قابلیت مقایسه‌ای" پدیده‌های روابط بین‌الملل است (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۱۸۲).

و هستی‌شناسی سیاست بین‌الملل عنایت داشته‌اند (قوام ۱۳۸۴: ۱۳).<sup>۱</sup> که «میان نواقع‌گرایی و منتقدانِ پسااثبات‌گرایی، شامل نظریه‌های انتقادی، جامعه‌شناسی تاریخی، پساتجددگرا و فمینیستی است، وجه اشتراک منتقدان، تمایل به آشکار ساختن دستورکار سیاسی موجود در نواقع‌گرایی به ظاهر علمی است. این مناظره بیشتر ماهیتی فرانظری دارد و در مورد بنیان‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناختی رشته روابط بین‌الملل است. یکی از مهم‌ترین محورهای آن نیز تفکیک میان کسانی است که شناخت را برساخته اجتماعی می‌دانند و کسانی که این برداشت را ندارند» (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۰). چنان که ملاحظه شد در مورد مناظره سوم، ظرف زمانی آن، طرف‌های اصلی درگیر در آن، و ... اتفاق نظر چندانی وجود ندارد. درکل، از یک سو مناظره سوم میان رفتارگرایی و پسا رفتارگرایی است که از اواخر دهه ۱۹۶۰ با روشن شدن محدودیت‌های رهیافت علمی، تمایل به تجهیز آن از رهیافت‌های دیگر، به تناسب موضوع و شرایط خاص شکل گرفت. و از سویی، مناظره میان واقع‌گرایی یا کل سنت "دولت‌محور" و رهیافت وابستگی متقابل و/ یا فراملی‌گرایی با تأکید آن بر تعدد کنشگران و اهمیت کنشگران غیردولتی بود که بنکس (Banks 1985) آن را میان سه پارادایم متعارض و غیرقابل جمع روابط بین‌الملل شامل واقع‌گرایانه، کثرت‌گرایانه و ساختارگرایانه می‌داند، یا به تعبیری واقع‌گرا، لیبرال و رادیکال است. از این منظر، مناظره سوم بر سر تعیین این امر است که آیا پارادایم واقع‌گرا نسبت به پارادایم‌های رقیب و بدیل از کفایت لازم برخوردار است یا نه (Vasquez 1995: 218). در اینجا تأکید بر آن است که برخلاف مناظره دوم که هر دو طرف آن پیش‌فرض‌های اساسی واحد درباره نظام بین‌الملل داشتند؛ در مناظره سوم این مفروضات مربوط به ساختار نظام و سرنوشت آن، کنشگران اصلی، و رابطه میان سیاست داخلی و بین‌المللی است که محل نزاع قرار گرفته است (Maghroori 1982: 13) و به همین دلیل از قبلی‌ها مهم‌تر تلقی می‌شود.

### مناظره چهارم

یکی دیگر از محورهای مهم مناظرات جاری در روابط بین‌الملل امکان یا عدم امکان مطالعه علمی روابط بین‌الملل است. در یک سو، جریان اصلی با نوعی علم‌گرایی تعدیل شده قرار دارد که مبتنی بر فرض امکان شناخت عینی و ذهنی، جدایی واقعیت و ارزش در عین تعامل پویای آنها و قائل به وجود بنیان‌های مطمئن اما نسبی برای شناخت (شالوده‌انگار) در هر

۱- این مناظره فضای گسترده‌تری را برای تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل پدید آورده است که دیگر پوزیتیویسم، تنها روش مطالعه سیاست بین‌المللی تلقی نمی‌شود و تحت این شرایط با توجه به تحولاتی که در بستر سیاست بین‌الملل حادث گردیده، دیگر واقع‌گرایی به صورت پارادایم حاکم در نظر گرفته نمی‌شود. البته برخی نیز این مناظره را صرفاً باعث تزلزل و آشفتگی این رشته مطالعاتی می‌دانند (قوام ۱۳۸۴: ۱۹).

مقطع زمانی است. در سوی دیگر مناظره، شالوده شکنان قرار دارند که اساساً منکر امکان شناخت و یافتن بنیانی برای داوری در خصوص دعاوی‌اند، جدایی سوژه و ابژه و تفکیک میان واقعیت و ارزش را نفی می‌کنند.<sup>۱</sup> اگر طرفداران علم‌گرایی بر این باورند که امکان مطالعه علمی و تجربی و کمی‌سازی پدیده‌هایی چون انگاره‌ها، معانی و ... هنگام بروز به واقعیت عینی وجود دارد؛ «در مقابل، بسیاری از قائلین به اهمیت مسائل مربوط به معنا و ذهنیت، با نفی امکان علم‌گرایی و طبیعت‌گرایی در حوزه علوم اجتماعی بر این باورند که باید از روش‌های خاص برای مطالعه امور انسانی استفاده کرد که با عباراتی چون معناکاوی، تفسیر، هرمنوتیک و... به آنها اشاره می‌شود. اگر از دیدگاه اول شناخت‌شناسی است که به هستی‌شناسی شکل می‌دهد، از دیدگاه دوم بالعکس است. این پسا- مدرنگراها بر این باورند که فهم ما به شدت دچار محدودیت‌هایی است. در واقع، آنها را از این نظر بی‌شالوده‌انگار می‌خوانند که قائل به وجود هیچ معیار، ملاک، یا ابزار سنجش برای ارزیابی شناخت و دعاوی حقیقت نیستند. آنها از این که حقیقت‌یابان می‌کوشند هم شکلی و یکنواختی را که در واقع وجود ندارد. به جهان تحمیل کنند، انتقاد می‌کنند و آن را "توهم کنترل" می‌دانند. آنها درصدد آشکار کردن (و مبارزه با) رویه‌های اعمال قدرت و کنترل، به حاشیه کشاندن، سرکوب، تحمیل هویت‌ها، و ... هستند. و بر این باورند که مشاهده‌گر هرگز نمی‌تواند از کنشگر جدا باشد» (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۲۱-۱۹). ویور بر این اساس، به درستی می‌گوید باید میان "مناظره سوم" و این مناظرات اخیر قایل به تفکیک شد. "مناظره چهارم" ماهیتی فلسفی دارد و می‌توان آن را از یک سو، میان خردگرایان (rationalists) - نوواقع‌گرایان و نولیبرال‌ها - که کم‌وبیش نگاهی علم‌گرایانه به واقعیت دارند؛ کسانی که خرد سازگار با امر واقع انسانی را توانمند نیل به شناخت می‌دانند و کنشگران را نیز خردورز تلقی می‌کنند و در طرف دیگر، بازاندیش‌گرایان - چون نظریه‌پردازان انتقادی، پساساختارگرایان و فمینیست‌ها - که بر اجتماعی بودن واقعیت، و نقش معنا، گفتمان، زبان، و رویه‌های انسانی در شکل دادن به آن تأکید دارند و اغلب نگاهی انتقادی به دانش و علم مدرن دارند؛ دانست.<sup>۲</sup> البته خود علم‌گرایی در دهه ۱۹۷۰ و به ویژه دهه ۱۹۸۰ به جهت ایرادهای

۱- بر این باورند که چیزی جز "رژیم‌های حقیقت" که دعاوی صدق خاص را در بسترهای خاص زمانی و مکانی مشروعیت می‌بخشند و بقیه دعاوی حقیقی را سرکوب می‌کنند یا به حاشیه رانده و از آنها سلب مشروعیت می‌کنند؛ وجود ندارد و در واقع هیچ "حقیقت" جوهری‌ای را نمی‌پذیرند. از این منظر نمی‌توان برای وضعیت اجتماعی توضیحی عقلانی داد و باید به فهم رایج از زبان متوسل شد. داده‌های تجربی نیز چیزی جز یک تفسیر نیستند و دیگر تفاسیر و خوانش‌ها می‌توانند آنها را به چالش کشند (Adler 1997: 321 - 22).

۲- ویور می‌گوید رابطه میان برداشت‌های این دو گروه از "قیاس‌ناپذیری" (که وجه شاخص مناظره میان پارادایمی بود) به "جنگ" رسیده است.

وارد شده از مرحله اثبات به ابطال‌گرایی و تایید نسبی و از شناخت حقیقت به امر واقع دگرگون یافت و بازتعریف شد.<sup>۱</sup> یعنی روند واقعیت‌ها، از نظر وجودی و کارکرد، مستقل از برداشت‌ها و معنایی است که انسان‌ها به آن می‌دهند، اما انسان‌ها از آن، در جهت ارزش خود بهره می‌گیرند. به علاوه، واقعیت مورد بررسی، از نوع مادی قابل مشاهده اثرگذار با واقعیت ذهنی اساساً دارای ماهیت متفاوت، در تعامل پویایی است و انسان می‌تواند این روند را که از واقعیت‌های مادی، معنایی و تغییر شکل گرفته است به‌طور روش‌مند مطالعه کند. علم بازتعریف شده، مخاطب خود را انسان‌هایی می‌داند که با سیاست و روابط جهانی پویا سروکار دارند، «سیاستی که هم علم و هم هنر حل مسائل پیش‌روی است و سازگاری با امر واقع نشان‌دهنده درجه قابل اطمینان بودن آن است که طی قرن بیستم، به شدت تحت تأثیر رهیافت علمی قرار گرفته است (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۱). مدعای ما این است که در سده پیش رو به جهت پویایی‌های آتی و با توجه به بازتعریف روش علمی، روند شناخت پدیده‌های بین‌المللی، گره‌گشایتر، در بستری دقیق‌تر و تئوریک‌مندتر ارائه می‌گردد. اگرچه هر انسان با زمینه‌های ذهنی، تجربی و اعتقادی که داراست، زبان، فرهنگ، مذهب، طبقه و ایدئولوژی تنها تعدادی از عواملی هستند که در تشکل جهان بینی اش نقش دارند، وارد عرصه مطالعه روابط بین‌الملل می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ۸). به‌طور کلی، امروز می‌توان ادعا کرد که رشته روابط بین‌الملل از علمی مناسب‌تر برای آموزش و تحقیق پدیده‌های مورد نظر برخوردار است و چنانچه یک دانشمند به نحو احسن تربیت شود و خود نیز شخص طبیعی باشد؛ می‌تواند به درصد قابل توجه از شناخت پدیده سیاسی، در عرصه جهانی و محلی (GloCal) پی ببرد.<sup>۲</sup> البته باید توجه داشت روند شناخت به منظور نظریه‌پردازی و روند تولید دانسته روا (پژوهش) در رشته روابط بین‌الملل از مشکل‌ترین و ناشناخته‌ترین در میان رشته‌های مختلف علوم انسانی است» (پیشین: ۷۱).

۱- چنانکه ادعای علم‌گرایان اولیه در مورد شناخت حقیقت با تحولات مختلف در حوزه فلسفه علم مانند طرح بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و توجه او به این مسئله که واقعیت در درون زبان ساخته می‌شود. بحث کوون، مبتنی بودن علم بر پارادایم‌های خاص و قیاس‌ناپذیری پارادایم‌ها بر اساس معیارهای درون علمی، بحث فیرابند در این باره که علم در عمل تابع روندهای مورد تأکید در فلسفه علم نیست و همه چیز در آن جایز است و هیچ معیار درون علمی برای برتری دادن به شناخت علمی در مقابل دیگر دعای شناختی وجود ندارد... به چالش کشیده شد. به علاوه چالش‌های رادیکال‌تر پس‌اساختارگرایی چون فوکو و دریدا در مقابل دعای شناختی و تأکید آنها بر گفتمانی بودن شناخت و در نتیجه، نسبی بودن آن. (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۱۱-۱۰).

۲- درصد قابل توجه را می‌توان از ۵۱ تا ۹۹ درصد در نظر گرفت.

در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل چون بیشتر می‌توان بر شکل و ساختار و خود نظریه، نه واقعیت دگرگون‌شونده محتوی اثر داشت، نظریه‌ها به سرعت اعتبار خود را از دست خواهند داد. زیرا نمی‌توان پدیده بسیار سیال و دگرگون‌شونده روابط بین‌الملل را کنترل کرد، خاصه نظریه، آینه واقعیت است و درستی دانسته آن مشروط به روایی و پایایی آن در سازگاری با امر واقع (Correspondence with the fact) می‌باشد. از این رو، واقعیت با ماهیت‌های مادی، معنایی<sup>۱</sup> و تغییر<sup>۲</sup> نظریه را پدید می‌آورد و چون نمی‌توان مستقل از واقعیت، نظریه را تصور کرد و این روند دانسته‌های روایت که تعیین می‌کنند: چه چیزی، چگونه و چرا قابل و ممکن به شناخت است. از این منظر، مشاهده‌کننده در روند شناخت، در بستر تعامل فرهنگی و فرافرهنگی با موضوع شناخت قرار دارد و تبیین تا جایی و هنگامی، درستی نسبی دارد که با واقعیت سازگار باشد. این روند، از دید کاربردی نیز نگرینده خواهد شد، یعنی از منظر "سودمندی" که در رشته روابط بین‌الملل در گرو چاره‌گشایی از مشکلات جهانی است. از این رو، نظریه روابط بین‌الملل، باید بتواند ضمن تبیین واقعیت موجود، دگرگونی‌های احتمالی آن واقعیت را تا حدی قابل قبول پیشگویی کند. اکنون در پی آن هستیم که در پیش درآمدی بر مکتب تهران، بر پایه علم بازتعریفی در روابط بین‌الملل که از ساختار(روند فرهنگ نسبی)، از فرآیند(تعامل) (interaction)<sup>۳</sup> پویایی از علت و دگرگونی یابی هم از رابطه علی (cause and effect) و هم از رابطه هم‌تغییری (co-variation) میان مفاهیم) و از دستورکار (تبیین تئوریک، پیش‌بینی و رفع دشواری‌های روند زندگی) تشکیل می‌شود، آغازی بر نظریه پویایی درباره "روند سیاست (بین‌الملل یا جهانی)"<sup>۴</sup> اعم از ساختار (روند نظام بین‌الملل تا جهانی)، از فرآیند (تعامل پویا میان روند تصمیم، کنش و واکنش در جامعه بین‌الملل یا

۱- واقعیت هم دارای ماهیت مادی و هم دارای ماهیت معنایی است. اما واقعیت معنایی، هنگامی که اثر آن قابل مشاهده می‌شود، قابلیت و امکان شناخت دارد. ضمن آنکه شناخت را در روش علمی از تعامل پویا میان واقعیت مادی و معنایی تعریف می‌کنیم.

۲- واقعیت تغییر، ضمن خنثی کردن نقد بازانديش گرایان، با این استناد که در روش علمی هیچ ثابت و مطلق نیست، حدود پویایی را تعریف می‌کند.

۳- به نظر می‌رسد این مفهوم، ریشه در "خیر و شر" ایرانی، منعکس شده به صورت تقابل دو شناخت در "دیالکتیک" سقراط و "تز-آنتی تز" هگل و مارکس دارد. امروزه عمدتاً بر پایه تعریفی است که "بریان فی" در فلسفه امروزی علوم اجتماعی ارائه داده است.

۴- سیاست بین‌الملل همانند وضع طبیعی روسو، آنارشیک است، نهادهایی که اشخاص یا دولت‌ها را به هم پیوند دهد، ندارد (Waltz 1979).

جهانی<sup>۱</sup>) و از دستورکار (تبیین، پیش بینی و رفع دشواری‌های<sup>۲</sup> روند سیاست بین الملل یا جهانی) اصطلاحاً در دامنه ای از موضوعات بقاء تا رفاه ارائه دهیم.<sup>۳</sup>

### پایه های روند شناخت

تأمل در تاریخ نشان می دهد که کوشش دیرپای انسان در راه "روند شناخت" خود و پیرامونش بزرگترین حماسه اوست. او از همان آغاز مجهز شدن به روند اندیشیدن به سودمندی "دانستن" برای زندگی پی برد.<sup>۴</sup> و همچنین فهمید که سودمندی هر دانسته که تصویری از واقعیت آن هم به طور پویا در مغز است در گرو روا یا معتبر بودن آن است؛ یعنی

۱- جامعه بین المللی دارای نهادهای - مجموعه‌هایی پیوسته از قواعد و هنجارهای آفریده انسان - بسیار است که خطوط راهنما را برای رفتار مقرر می کنند و به انتظارات درباره رفتار دیگران شکل می دهند، مانند رژیم‌ها و سازمان‌های بین المللی که در پی مدیریت روابط میان دولت‌ها و دستیابی به اهداف مشخصی هستند (Keohane 1984).

۲- بسیاری از اندیشه‌مندان و مشاهده‌گران استقرایی، در شرایط بحرانی زمان خود، به نظریه‌پردازی و انتقاد از وضع موجود پرداخته‌اند افرادی مانند ماکیاوولی، گروسوس، هابز، لاک، افلاطون و ارسطو از جمله این مشاهده‌گران و نظریه پردازان نظم اجتماعی بین المللی و جنگ و صلح اند. افلاطون و ارسطو در شرایطی به تحریر جمهور و سیاست مبادرت ورزیدند که نظام شهر- دولت در حال فروپاشی بود. هابز هنگامی بحث حاکمیت ملی را مطرح کرد که جنگ داخلی در انگلستان وضع سیاسی را به شرایط خطرناک رسانده بود. بحث دموکراسی در قرن ۱۷ زمانی اوج گرفت که بریدن گوش و سر از مسائل عادی روز به شمار می رفت. مارکس، در شرایطی موضوع اختلاف طبقاتی را پیش کشید که انقلاب صنعتی وضع نامساعد اجتماعی را در کشورهای غربی به دنبال آورده بود و سرانجام مورگنتا زمانی نظریه "سیاست بر اساس قدرت" را مطرح کرد که ایده آلیسم سیاسی امیدهایی دور دست و ناممکن را در میان مردم و دولتمردان بوجود آورده بود (سریع القلم ۱۳۸۱: ۱۶۵).

۳- خاصه آن که از جمله مهم‌ترین دستاوردهای هر رشته علمی، دستاوردهای نظریه آن است. چنین نظریه‌های جامع و میان بردی (قوام ۱۳۸۴: ۳) می‌کوشد به فهم ما از سیاست [بین الملل یا] جهانی به شکل نظریه‌های محتوایی کمک کند که نمونه این نظریه‌ها را می توان در واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی، لیبرالیسم، نهادگرایی نولیبرال و... دید که به آن نظریه‌پردازی دسته نخست گویند (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۶).

۴- یک باور اینکه، امروزه، ارزش در گرو سودمندی است، البته این انسان - موجودی ارزشگذار - است که موضوعی را سودمند می‌داند یا نمی‌داند. به عبارت دیگر، ارزش‌ها در ذات پدیده‌ها نیستند و انسان در مورد آنها قضاوت می‌کند که ریشه در عواطف‌اش دارد. یعنی اگر یعنی ضمیری عاطفه را به طور مطلوب تحریف کند خوب و بالعکس بد است. لذا شناخت سودی برای انسان دارد، سودی مشخص از لحاظ ذوقی یا عملی و یا ممکن است هر دو را داشته باشد. پس دانشی سودمند است که بتواند مشکل عینی یا ذهنی انسان را حل کند و به او پاسخ دهد.



در گرو سازگاری تصویرها با مصداق‌های خود می‌باشد. دانشمندان، این دانسته سازگار با امر واقع را شناخت (knowledge) و فلاسفه آن را مشروط به سازگاری با عقل یعنی در روند فلسفی که ساختار آن حکمی موید حکم دیگر می‌باشد، "معرفت" می‌نامند.<sup>۱</sup> والا هر دو پندار تلقی می‌کنند که نه تنها گره ای از دشواری‌های روند زندگی نمی‌گشاید که خود سرچشمه بزرگترین مشکلات انسان‌ها می‌باشد. به علاوه، اطمینان و اتکاء به روند شناخت علمی در گرو بهره‌گیری از روش چند متغیری است. این بینش، توانمندی نهادینه برخلاف روش‌های سنتی در جهت سازگاری با واقعیت به منظور رفع مشکل دارد. مفروض نخست آن، این است که در روند شناخت هر موضوع با چندین علت (متغیر مستقل) و نه یک سبب سروکار داریم. در این میان، کشف ارتباط متغیرهای گوناگون در راستای تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی حائز اهمیت است. برخلاف بینش سنتی که معتقد است هر معلولی، تک متغیری (علت واحدی) دارد. بینش چند متغیری برای هر معلولی، عللی را در نظر می‌گیرد. به‌طور مثال اشتباه می‌داند تنها علت عقب‌ماندگی را "استعمار" بدانیم، البته برای این که سهم علت‌های دیگر را مشخص کند، باید متغیرها را کنترل کنیم. ضمناً در بینش چند علتی، جهان سیاست پیچیده می‌شود و بینش ساده‌انگارانه و ایدئولوژیک کنار می‌رود. دوم، در این بینش، علت و معلول به طور ذاتی مطرح نیستند و به طور مثال علت می‌تواند در یک زمان دیگر به صورت معلول مطرح شود و نیز معلول بالعکس. به عبارت دیگر، علت و معلول بستگی به زمان دارد. سوم، هر آنچه که در جهان است از جمله علت و معلول، متغیر و نه ثابت است. به عبارت دیگر، در جهان هستی، شدن و نه بودن است. چهارم، مفاهیم که زاده مشاهده واقعی‌اند، ثابتند اما محتوی تغییر می‌کند تا آن حد که بعضاً لفظ مفهوم نیز دگردیسی می‌یابد. مثلاً مفهوم امنیت به مرور در محتوی تغییر می‌کند، به بیان دیگر، امروزه امنیت را در مصداق‌های دیگر می‌یابیم.

روش علمی به تنهایی نمی‌تواند به شناخت کل هستی برسد.<sup>۲</sup> برای درک روند شناخت زندگی و رفع مشکلات کنونی - پیش‌رو، تأمین نیازها و تنظیم - تدوین آنها و ... مجموعه‌ای از

۱- دانش بر پایه روش علمی از لحاظ هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی با موارد دیگر مانند فلسفه، شهود و ... تفاوت بنیادی دارد.

۲- اگر روش‌های دیگر فقط به دنبال بود (باطن) یا علم‌الیقین و شناخت قطعی‌اند. زیرا هستی‌شناسی را حقائق غیرقابل تغییر و پایدار می‌دانند؛ روش علمی، تنها در پی شناخت واقعیت مشاهده‌پذیر اثرگذار است که بتوان مستقیم یا غیرمستقیم آن را درک کرد. هر چند هم احتمال خطای اعضای حسی را می‌پذیرد و هم تغییر در ظاهر هستی که طبعاً به تغییر در شناخت می‌انجامد. از این‌رو، شناخت خود را نسبی اما در عین حال مطمئن به دلایلی چون رفع مشکلات و ... می‌داند.

متغیرها حضور دارند. در توضیح آنها از روش‌ها و رهیافت‌های گوناگونی اعم از روش علمی، فلسفی، عرفانی (شهودی) و... استفاده می‌شود. به زبان ساده، سفره شناخت، باید رنگین باشد. در این راستا، بر پایه روش علمی یا چند متغیری، مجموعه‌ای از متغیرهای مستقل با وزن‌های گوناگون به یک متغیر وابسته پاسخ می‌گویند. «به زبانی دیگر، مجموعه متغیرهای مستقل با اولویت‌بندی در درجه اهمیت آنها، تبیین علمی و علی متغیر وابسته هستند. پژوهشگر، وزن هر یک از متغیرهای مستقل را حداقل از دیدگاه خود مشخص می‌کند یا آنها را اولویت‌بندی می‌نماید. به نحوی که سبب گوناگونی پژوهش‌ها به لحاظ درجه‌بندی و اولویت‌بندی متغیرها می‌شود» (سریع‌القلم ۱۳۸۱: ۱۱۶).<sup>۱</sup>

اهمیت دانسته‌های معتبر انسان بدین جهت است که اگر درصدد هر اقدامی، عملی، تصمیمی برآید و یا برای آینده برنامه‌ریزی یا نظمی را پی‌افکند؛ در صورتی که دانسته‌هایش درست باشد، به احتمال زیاد موفقیت خواهد داشت. در غیر این صورت، شکست می‌خورد. اگر انسان بر پایه دانسته‌های ناروا (پندارها)، کاخ‌های باور پرشکوه و فریبنده پی‌افکند در مقابل تکانه‌های "نقد" پایدار نمی‌مانند و به آسانی فرو می‌ریزند. هر چند دانسته‌های روا نیز تا زمانی و مکانی که با واقعیت سازگاری داشته باشند؛ پایدارند. زیرا شناخت که اساس کار انسان و ماده خام همه علوم است، ریشه در باورها دارد و تداوم اتکاء به آن مشروط به این است که دانسته دارای توجیه قانع‌کننده و مطمئن باشد تا آن را به شناخت روا تبدیل کند.<sup>۲</sup> از این‌رو، اعتبار دانسته مشروط است به این که با موضوع شناخت سازگار باشد و این وضعیت را حفظ کند. در نتیجه، دانشی درست است که تصور انسان از واقعیت، با خود واقعیت سازگاری داشته باشد. بنابراین، دستاورد روش علمی، شناختی نسبی<sup>۳</sup> اما در عین حال مطمئن‌ترین است.

۱- فرآیند یاد شده را پسا-مدرن‌ها با مقوله "گفتمان" به نقد می‌کشند و ضمن پذیرش اثر آن تا حدی و در برخی مواقع "روش علمی" روایی نتایج پژوهش خود را در صورت سازگاری پویا با واقعیت تایید می‌کند، لذا اثر آن را خنثی می‌کند.

۲- باور علاوه بر درست بودن (نظیر آن که کسی بگوید فردا در جای معینی باران خواهد بارید و بیارد)، برای آنکه تبدیل به دانسته شود، باید توجیه‌اش را نیز ارائه دهد. یعنی بگوید چگونه و چرا می‌دانست که این اتفاق روی می‌دهد.

۳- زیرا نتیجه منطقی بهره‌گیری از روش علمی در روند شناخت با توجه به دگرگون‌شوندگی موضوع شناخت و از طرف دیگر خطای روند مشاهده، دلالت بر شناخت نسبی است.

### روند دانش علمی

روند دانش علمی از ساختار(فرهنگ علمی/نسبی)<sup>۱</sup> از فرآیند (تعامل پویایی از رابطه علی و رابطه هم‌تغییری میان مفاهیم) و از دستورکار (تبیین و تا حدی پیش‌بینی رفع تعارضات و برقراری صلح و رفاه) تشکیل می‌گردد.

### روند فرهنگ علمی

روند فرهنگ علمی<sup>۲</sup> در گرو " نحوه نقادی"<sup>۳</sup> است که از ساختار(روند اخلاق علمی/نسبی)، از فرآیند (روند اندیشیدن علمی) و از دستورکار (شناخت پویای واقعیت اعم از مادی، معنایی و تغییر و نه حقیقت) تشکیل می‌شود.

در این میان، خود **روند اخلاق (ethics) علمی** از ساختار (رفع دشواری‌ها)، از فرآیند (ارتباط پویا میان دانسته‌های انسان‌ها) و از دستورکار(ضرورت شناخت<sup>۴</sup> روا یا معتبر<sup>۱</sup>) تشکیل

۱- فرهنگ یعنی هر چیزی که ساخته و پرداخته ذهن انسان‌ها است که برخی از آنها واقعیت مادی یافته‌اند (در جهان پدید گشته است) و برخی هنوز در ذهن انسان‌ها بمانند. به تعبیری مجموع فرآورده‌های ذهنی انسان‌ها است. مثلاً می‌توان خیابان‌های تهران را جزء فرهنگ دانست اما خود کوه البرز چنین نیست. حال اگر، نتیجه تعامل پویای فعالیت‌های فکری و جسمانی او باشد، فرهنگ نسبی است. « فرهنگ سیاسی، شامل ارزش‌های سیاسی - هنجارهای آرمانی شده از لحاظ سازماندهی و عملکرد نظام سیاسی، ایستارهای سیاسی، جهت‌گیری‌های روند سیاسی، رفتار سیاسی و به کارگیری عینی موارد فوق می‌باشد» (قوام ۱۳۸۴: ۱۲۰).

۲- در جوامع کنونی، روی هم رفته دو فرهنگ وجود دارد، چون شناخت/ معرفت‌ها با هم فرق دارد که به جهت تفاوت در نسبت آنهاست؛ فرهنگ عقب‌مانده، نسبت سنتی‌اش بیشتر است که منجر به تعصب می‌شود و فرهنگ پیشرفته که نسبت علمی‌اش بیشتر است، یعنی انسان از فرهنگ پیشین که سابقاً داشته به فرآورده‌ای جدید دست یافته است. بنابراین، کشوری می‌تواند از لحاظ سیاسی یا اقتصادی ... پیشرفت کند که فرهنگی نوین‌تر داشته باشد مثلاً به هر آنچه طبیعت نظیر نفت یا آب به او داده، بسنده نکند. زیرا از دیدگاه علمی، چیز کامل وجود ندارد، همه چیز ناقص است و می‌توان آن را بی‌نهایت کامل کرد.

۳- در فرهنگ‌های سنتی، نقاد با شخص دگری روبرو است، در فرهنگ‌های پیشرفته، نقاد با پدیده درگیر روبرو است. در این راستا، نخست باید عیب‌ها و نقص‌ها را یافت و سپس، به فکر رفع نقص برآمد؛ بدین جهت، برای انسان اندیشمند به منظور هر پیشرفتی دو گام یکی، پیدا کردن نقص و دیگری رفع، نقص ضروری است.

۴- اساس کار انسان شناخت است که در اساس یک باور (belief)- آنچه از روی تصور از واقعیت می‌پذیریم که ممکن است درست یا نادرست باشد، در روش علمی با داشتن دو شرط روایی می‌یابد؛ یکی، درستی با ملاک تبیین و رفع دشواری‌ها است و دیگری توجیه (Justification) که همانا داشتن روند استدلال (چگونگی دانستن توجیه) سازگار با واقعیت است که ضمناً هر انسان دیگری، توانایی طی کردن روند آزمون آن و رسیدن به نتیجه را داشته باشد والا با نقد از طرف " بازی زبانی" مواجه خواهد شد؛ شناخت روا تا زمانی که با موضوع شناخت

شده که تامل در رفع موانع، شرطی حیاتی است<sup>۲</sup> چنان که بین انسان و واقعیت "فیلتر" وجود دارد.<sup>۳</sup> والا، اخلاق مطلق پدید می آید.<sup>۴</sup>

خود روند اندیشیدن علمی، از ساختار (مقوله تفکر) که مختصراً می توان آن را ایجاد ارتباط پویا میان مفاهیم (تصاویر) اعم از ساخته انسان یا اخذ شده از جهان بیرونی دانست که ارتباط و تعامل آنها در مغز انسان ها می باشد. این ساختار، دگرگون شدنی پویا در مورد واقعیات با ماهیت های سه گانه، سازگار با امر واقع است. حال آن که در ساختار روند فلسفی، حکمی مؤید حکم دیگر است. زیرا پیشینیان، غالباً تنها در مورد جهان فکر می کردند و کمتر آن را با

سازگار باشد و آن را حفظ کند، معتبر است. شناختی که ویژگی یاد شده را از دست بدهد یا صرفاً بر پایه باور صرف باشد، شاید بتواند کاخ دلربایی را متصور سازد. اما انسان نمی تواند جهت آن که ماده خام آن قابل اطمینان نیست، دانشی را بر پایه آن پدید آورد و آن ساخته را غیر علمی می نامیم.

۱- دقت شناخت روا، بستگی به دقت سنجش آن است. قابل ذکر است که پدیده های علوم اجتماعی چون با روش شبه آزمایشی آزمون می شوند را نمی توان همانند علوم دقیق که معلول روش آزمایشی است با دقت تمام سنجید، تنها به شیوه ای با دقت نسبی می توان آنها را سنجش کرد. زیرا در روش شبه آزمایشی متغیرها کنترل نمی شوند یا نمی توان متغیرها را کنترل کرد.

۲- موانعی که اجازه نمی دهند تصور واقعیات آن چنان که هست، وارد ذهن ما شود و نمی گذارد تصور انسان از واقعیت دقیقاً سازگار با واقعیت باشد. لذا میان انسان ها حتی صادقانه، اختلاف پیش می آید که سبب نزاع می شود. چون واقعیات را انسان ها به طور متفاوت درک می کنند در نتیجه، تعصب خاصی در مورد تصورات مان نباید داشته باشیم و خلاف آن را گمراه ندانیم.

۳- فیلترها، شامل گرایش های شخصی، بخش ناخودآگاه ذهن انسان، زیرکی و تیزهوشی، پرورش در محیط فرهنگ نسبی یا مطلق، حدود اطلاعات انسان و هدف مشاهده می باشد.

۴- البته در جامعه ای که معرفت مطلق گرا حاکم است؛ طبعاً اخلاق مطلق گرا نه نسبی، تعیین کننده رابطه میان انسان ها است. در این محیط، انسان هر چند ممکن است از روی خیرخواهی (قصد و نیت کمک)، باورها و سلیقه های خودش را بر دیگران به فشار یا زور و... تحمیل کند؛ یعنی وادار به انجام یا منعی کند که طبعاً برخورد عقیده پیش آورد. اما در جامعه ای که شناخت نسبی پایدار است، و در پی آن اخلاق نسبی یا علمی، نیز تعیین کننده رابطه میان انسانها با هم است؛ فرهنگ نسبی پدید می آید. در اینجا، انسان در می یابد؛ نادانسته های او به مراتب بیش از دانسته هایش است (با افزایش دانش، تازه می فهمد که چقدر کم می داند). این چراغ که به تاریکخانه ذهن نور می افکند؛ غرور انسان را کم تر و تواضع او را بیشتر می کند. لذا، در روش علمی بخاطر تحمل آراء و عقاید زمینه آنچه "آزادی های اجتماعی" نامیده می شود؛ پدید می آید. یعنی انسانها به شرط عدم سلب آزادی دیگران، در سلیقه و باور خود آزادند.

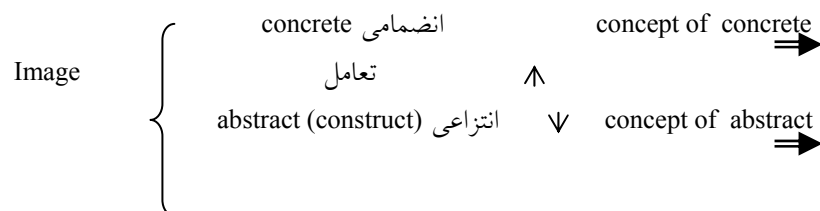
واقعیات، مقایسه می‌کردند تا میزان همانندی آن را با امر واقع بسنجند.<sup>۱</sup> به علاوه، ابزار سنجش خود را بیازمایند. اما در روش علمی به تجربه دریافتند اگر تصورشان از واقعیت با واقعیت سازگار بود، در زندگی موفق اند. البته واقعیت، تنها قشر ظاهری یا بیرونی پدیده نیست. مثلاً با نگاه صرف به آب نمی‌توان آن را شناخت، چرا که با حرارت، حجم آن بیشتر یا در دمای زیر صفر درجه یخ می‌زند. لذا پدیده دارای باطن و محتوایی نیز می‌باشد و این "بود" را می‌توان با کمک و تقویت اعضاء حسی (از روش مشاهده غیرمستقیم) شناخت تا آنجا که در تعریف اولیه از پژوهش علمی آن را تحت محرک‌ها یا روش‌های مناسب قرار دادن پدیده‌های جهان، به منظور کوشش در جهت پی بردن و یا آشکار ساختن خصلت‌های پنهانی واقعیات تعریف کرده و از آنجا که تقریباً بیشتر قوانین علمی در گذشته، تکیه و توجه به ویژگی‌های درونی (قشر ظاهری) نه برونی داشتند، می‌باید اصلاح شوند

فرآیند روند اندیشیدن علمی، ارتباط پویای مفاهیم انتزاعی و انضمامی در مغز انسان‌ها است، تصاویر موجود از عالم عینی، انضمامی است که مرحله‌های حسی مشاهده انسانی است. در حالی که مفهوم انتزاعی، برآمده از مراحل تحویل، انتقال، پردازش، رده‌بندی<sup>۲</sup> و بازتولید مفهوم انضمامی در مغز انسان است. به طور مثال در رشته روابط بین‌الملل، مفهوم "قدرت سیاسی" یا "عدالت" و... نداریم. اینها مفاهیمی ثانویه‌اند که از جمع عناصر عینی پدید آمده‌اند. یعنی، ساخته ذهن (مونتاز تصاویر) اند که مصداقی در عالم واقع ندارند. انسان با نگهداری و رده‌بندی هر دو، انضمامی و انتزاعی و پرونده‌سازی برای آن قصد دارد تا مفهوم با دو ماهیت ذکر شده شکل گیرد؛ با این امر، گام نخست در فرآیند اندیشیدن آغاز می‌شود و به علاوه، با ارتباط میان مفاهیم یاد شده، به برساخت‌های نو (خلاقیت) دست می‌یابد، چنان که کل فرهنگ علمی از این طریق شکل می‌گیرد. مفهوم ثانویه، چندین شاخص (indicator) دارد تا آنجا که اعتبار هر حکم (در درون نظریه) بسته به گزینش شاخص‌های درست و بررسی صحیح آنها است، البته اینکه آیا این شاخص‌ها مفهوم را نمایندگی می‌کند و آیا روا یا ناروایند؛ بسته به اعتبار آن می‌باشد. یعنی حکم علمی در مورد ارتباط بین پدیده‌ها، زمانی قابل بررسی است که پدیده‌ها قابل تغییر باشند تا بتوانیم از طریق اندازه‌گیری به تغییر آنها پی ببریم، پس باید سنجش‌پذیر باشند. بعلاوه تعیین میزان معتبر بودن وسیله سنجش شاخص به پایایی آن مربوط است. بنابراین، در روش علمی، از تغییرپذیری به ارتباط بین مفاهیم، از سنجش‌پذیری

۱- البته پیشینیان دانش علمی را می‌دانستند اما به آن اتکاء نداشتند. زیرا آن را به جهت ناپایداری دانسته‌هایش دارای اعتبار نمی‌دانستند.

۲- شناسایی پدیده در ذهن منوط به دو شرط است، پرونده آن در مغز انسان موجود باشد؛ دوم، ذهن بتواند آن را پیدا کند (فراموش نشده باشد).

به تعامل مفاهیم و از تکرارپذیری به قانون میان مفاهیم (تعمیم دادن یا عمومیت‌پذیری) پی می‌بریم. پس در این فرآیند، مقوله روایی و پایایی اندیشیدن علمی مطرح است، اگر مفروض است تفکر تابع پارادایمی<sup>۱</sup> مبتنی بر علم بازتعریف شده‌ای در روند شناخت است تا انسان را به ساماندهی نو در عرصه زندگی برساند. این امر، در گرو روشمند اندیشیدن و درستی شناخت و فهم پدیده است که اکنون تابع علم بازتعریفی و مشتقات آن است و انسان رو به دگرذیسی را از ایده‌آلیسم مشکل‌آفرین به رئالیسم روشی راهبری می‌کند که در این چارچوب، تفکر علاوه بر بُعد نظری، برای مدیریت و کارآمدی در زندگی فردی و اجتماعی، یکی از مطمئن‌ترین سکوه‌های کنش نیز است، البته برخی در این خصوص، تفسیری دیگر دارند.<sup>۲</sup>



دستور کار روند اندیشیدن علمی، بررسی قابلیت و امکان شناخت نسبی نه مطلق<sup>۳</sup> است، شناخت مطلق و علم‌الیقین، زمانی می‌تواند باشد که تغییر وجود نداشته باشد. اما روش علمی اذعان دارد که هیچ موضوعی را نمی‌توان به طور مطلق شناخت، هرچند دانسته‌های خود را می‌توان ارتقاء بخشید. از این رو، شناخت همیشه نسبی خواهد بود و دارای احتمال خطا error

۱- سکوی علمی-نظری، چارچوب فکری-اعلا [از باورهای توجیه‌پذیر] اجتماع پژوهشگران که در روایی شناخت و تعیین آن مطرح است (سریع‌القلم ۱۳۸۱). نوعی موفقیت یا دستاورد مهم جدید که مورد تصدیق جامعه علمی خاصی است و الگویی فراهم می‌سازد که از روی آن روشی منسجم درباره پژوهش علمی و همین‌طور، شیوه عمومی برای نگرش به جهان تدوین می‌شود (جیمسون ۱۳۸۰: ۲۰۳).

۲- کوون (kuhn) بر این باور است که پیشرفت‌های علمی از طریق افزایش تدریجی امر واقع انجام نمی‌گیرد، بلکه حاصل جابجایی انقلابی در تفسیر است که به موجب آن یک پارادایم علمی جانشین دیگر می‌شود. یعنی، تاریخ علم را گسسته می‌داند. این که آیا انتخاب میان پارادایم‌ها معقول و توجیه‌پذیر است یا با توجه به تمایزشان غیر قابل قیاسند زیرا معیارهای ارزیابی معتبر در یک پارادایم، حتی در خصوص ترجمه معانی واژگان یک پارادایم به دیگری، قابل بحث است (کھون ۱۳۸۲: ۳۱۹).

۳- شناخت علمی هر چند نسبی می‌باشد اما به جهت سازگاری با امر واقع، ظرفیت ارتقاء تا بی‌نهایت در یک جهان بینی "هست و نیست" و نه، "باید و نباید" (فلسفی) است.

probability (EP)<sup>۱</sup> نیز است. از آنجا که انسان از روی مشاهده، تجربه و تأیید واقعیت از حکم، نظریه را پدید می‌آورد؛ برایش مفروض است که برخی پدیده‌ها را هنوز نشناخته و یا ممکن است، ناقص شناخته باشد. اما دانسته‌اش معتبر است، زیرا به تجربه دریافته است می‌تواند ضمن تبیین مشکلات روند زندگی، آن را رفع و پیش‌بینی کند.

**دستورکار روند فرهنگ علمی**، شناخت پویای واقعیت نه حقیقت است.<sup>۲</sup> زیرا که دستیابی به حقیقت یا به تعبیری علم‌الیقین زمانی حاصل است که تغییر نباشد و یا حرکت از نوع فلسفی باشد.<sup>۳</sup> واقعیت خواه عینی (مادی) است که در دنیای مشترک انسان‌ها و در روابط میان آنها وجود دارد و یا ذهنی، نظیر غم، شادی و دوست داشتن است که ریشه در جهان خصوصی انسان‌ها دارد، یعنی، سرچشمه آن در ذهن انسان می‌باشد. البته واقعیت ذهنی، هنگامی که به واقعیت عینی تبدیل شد، امکان شناخت را می‌یابد. به علاوه، در جهان واقعیت اعم از ذهنی و عینی، چیزی که ثابت باشد؛ نداریم. یعنی، تغییر نیز جزء جدایی‌ناپذیر واقعیت است؛ چنان که می‌توان آن را واقعیت تغییر یا زمان دانست.<sup>۴</sup> پس در روش علمی، هیچ چیز را نمی‌توان

$$EP = \frac{1}{(N + 1)} \quad \text{۱- تعداد دفعات آزمایش شده } N =$$

۲- ضمن خنثی کردن (Counteract) نقد پسامدرنگرایان، آن را متوجه روش سنتی می‌داند زیرا در روش علمی هیچ چیز را نمی‌توان به طور مطلق شناخت یا اثبات کرد تنها می‌توان تا هنگام سازگاری با امر واقع آن را تأیید کرد. البته دانش علمی، مرز خود را با روش سنتی بدین شکل مشخص می‌کند که "منکر شناخت حقیقت نیست و آن را رد نمی‌کند". زیرا توانایی شناخت حقیقت را ندارد. از این رو، مخاطب منتقدین شناخت حقیقت، روش سنتی (علم قدیم/ معرفت پیشینی یا حضوری اعم از فلسفی، وحی، عرفانی و...) است. دانش که پیشرفته‌ای صرفاً به جهت پیشبرد سازگاری دانسته‌های خود با واقعیت متغیر و پویا است، دگرذیسی در باورهای خود را را پذیرفته است. این شناخت پسینی یا حصولی، تنها مدعای شناخت واقعیت مشاهده‌پذیر مربوطه را دارد آنچه فلاسفه، تقلیل‌گرایانه شناخت ظاهر هستی نامیدند.

۳- استلزام شناخت قطعی بر پایه روش غیرعلمی، قطعیت توجیه باوری بر کنار از شک و تردید است. در این راستا، هر ادعا یا باوری را به یاری اصول (Principle) که خود باورند، توجیه می‌کند. یعنی، حکمی مؤید حکم دیگر است و نه آن که تصور از واقعیت با خود واقعیت سنجیده شود، حال آن که روش علمی در چارچوب پارادایم نه اصول قابل تبیین است.

۴- البته "زمان" مفهومی انتزاعی است و از روی تغییر واقعیت عینی، مثلاً آمد و رفت شب و روز که نشانگر زمان است به آن پی می‌بریم؛ چنان که جریان هستی را تاریخ گوئیم. لذا گذشت زمان یا حرکت هستی در طول زمان تاریخ است. چیزی که حرکتی نداشته باشد (حرکت از نوع فلسفی) تاریخ نیز ندارد. بنابراین در روش علمی، زمان بُعد جدایی‌ناپذیر هستی است و هر آنچه که در عالم است، متغیر است. یعنی همه چیز در حال دگرگونی است.

به طور مطلق شناخت و یا اثبات کرد. البته، این روش، می‌تواند واقعیت را همیشه بیشتر بشناسد. یعنی، در حال دگرذیسی و تکامل است. زیرا نه قوانین، نه نظریه‌ها و نه احکام ثابت نیستند. قوانین و تئوری‌های علمی تا مدتی پاسخگوی‌اند؛ یعنی تا زمانی که قوانین - مانند درجه جوش آب - با یافته‌های جدید امر واقع سازگار باشند؛ پیشفرض در شناخت نسبی، این است که هستی پر از واقعیات ناشناخته است و برعکس شناخت مطلق، جهان محدود نیست تا یک انسان، در همه چیز متخصص باشد. از این رو، با برداشتن موانع با این مفروض که دنیا حدی ندارد و شناخت انسان هم حدی ندارد سبب گسترش شگرف دانش علمی می‌شویم.<sup>۱</sup>

### فرآیند روند دانش علمی

تعامل پویایی هم از رابطه علی (Causation) و هم از رابطه هم‌تغییری (Co-Variation) میان مفاهیم است. این فرآیند، در بستر علت و دگرگونی‌یابی هم از رابطه علت - معلول که علت واقعیت را نشان می‌دهد (با تغییر یکی از متغیرها، متغیر دیگری تغییر می‌کند)  $(x \rightarrow y)$  و هم از رابطه بین دو متغیر یا هم‌تغییری که فقط واقعیت را نشان می‌دهد (تغییر هر کدام از دو متغیر، به تغییر دیگری می‌انجامد)  $(x \leftrightarrow y)$ ، معنا می‌یابد. واقعیت در بستر فرهنگ، اعم از این که مادی و معنایی باشد، هر دو تولید یا برآمده از مغز انسان‌اند، هر چند اولی ریشه در دومی دارد. زیرا به طور مثال، ابتدا تصویری از هوانوردی و پرواز کردن را انسان در ذهن خود آفریده و سپس هواپیما را ساخته است. بدین ترتیب، این دو از نظر زمانی با هم تفاوت دارند، اما کاملاً بهم وابسته و در تعامل‌اند. در این راستا، واقعیت تغییر هم قابل طرح است، به طور مثال، آنچه در جهان هستی پدید می‌آید، تصویری جدید وارد مغز انسان می‌کند که بالطبع برساخت‌های جدید را می‌فهمد و می‌سازد.

---

۱- در شناخت مطلق، موجودات عالم به صورت "بودن" یا ثابت نمایان می‌شوند اما در روش علمی، واقعیت جهان در حال "شدن" است. پس بین دیروز و امروز تفاوت می‌باشد و از این شدن است که تاریخ یا حرکت هستی در طول زمان پدید می‌آید. چنان که در بیان مسأله پژوهش با بودن سروکار نداریم بلکه به شدن می‌پردازیم. زیرا هر موضوعی در زمانی پدید آمده و میسر شدن را کم یا زیاد طی کرده است. سرانجام، یا به نقطه پایان رسیده یا هنوز هم در مسیر هستی حرکت می‌کند. لذا بیان مسأله پژوهش، بیان تاریخچه آن پدیده است.



### دستور کار روند دانش علمی

تبیین و پیش‌بینی، رفع تعارضات و برقراری صلح و رفاه است. تبیین<sup>۱</sup>، فهمیدن علت/علل واقعیت اعم از عینی یا ذهنی است تا امور جهانی را معنا کنیم، با این توجه که واقعیت همیشه در حال تغییر است.<sup>۲</sup> و از طرفی، علت واقعیت امروز، در گذشته است. در نتیجه، برای شناسایی آن به تاریخ رجوع می‌کنیم. حال آن که در پیش‌بینی، آنچه اکنون واقع می‌باشد؛ علت است و به دنبال معلول آن می‌گردیم.<sup>۳</sup> البته از آنجا که روند علمی متکی بر قانون سازگار با واقعیت‌ها است، در نتیجه، تبیین پایدارتر از پیش‌بینی است. قانونی که بر اثر تکرار و تایید فرضیه معنا یافته، تحت شرایطی تئوری<sup>۴</sup> و نیز بنوبه خود، پارادایم<sup>۵</sup> نه اصول<sup>۶</sup> را پدید می‌آورد.

۱- برخی تبیین را در خصوص پدیده طبیعی و فهم را در مورد پدیده اجتماعی مثلاً رفتار انسان می‌دانند چون معتقدند، دومی را نمی‌توان از رابطه علت- معلول دریافت و به جای آن، از معناکاوی باید موضوع را فهمید.

۲- واقعیت با ماهیت‌های مادی، معنایی و تغییر تئوری را پدید می‌آورد و نمی‌توان مستقل از واقعیت، تئوری را تصور کرد.

۳- راه‌های دیگر مطالعه آینده، شبیه‌سازی و تئوری بازی‌ها است.

۴- تئوری اگر در بستر پاسخی به سؤال چرا باشد، از تعمیم قانون به دست می‌آید. و مهم تر، تئوری در پی آن است تا آیین واقعیت باشد.

۵- در هر دوره پارادایم خاصی بر تبیین سیاست بین‌الملل سایه می‌افکند که در این صورت همه مفاهیم، موضوعات و مقدمات بر اساس آن تعریف می‌شوند و در دوره‌های دیگر همان مفاهیم و مقولات با مختصات و کارکردهای جدید مطرح می‌گردند (قوم ۱۳۸۴: ۹). بنابراین بر اساس مفروضاتی که برای شناخت روند سیاست بین‌الملل در حوزه‌های گوناگون در نظر می‌گیریم، می‌توانیم مضامین خاصی، از جمله قدرت، بازیگر، منافع و نظیر اینها را مورد بررسی قرار دهیم. بدیهی است که نمی‌توان هر یک از مفاهیم و مقولات مطروحه در چارچوب سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل را به صورت انتزاعی صرف و منفک از یکدیگر مطالعه نمود. زیرا تعاملات میان مفاهیم گوناگون و نیز با تفاسیر و برداشت‌های متفاوتی که از آنها به عمل می‌آید، تصاویر مختلفی را از سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی به دست می‌دهند که با ملاک سازگاری با امر واقع می‌توان به درستی نسبی یا نادرستی آن پی برد چرا که در عمل در روند سیاست بین‌الملل با مفاهیم، سازه‌های ذهنی، انگاره‌ها، اسطوره‌ها... سروکار داریم که هر یک از آنها در پی تبیین و تفسیر واقعیت هستند تحت این شرایط نباید انتظار داشت که روند سیاست جهان از یک روند شناخت تثبیت شده تشکیل شده باشد (همان: ۱۱).

۶- در روش سنتی از اصطلاح "اصول" استفاده می‌شود، تفاوت معنای آن با پارادایم در این است که اصلاً تغییر نمی‌کند و هر چیز متحرک را باید با آن سنجید. اما در دانش، چه در اندیشه یا در عالم عینی چیز ثابتی نداریم. از این رو نمی‌توان به معنای واقعی از اصول یاد کرد، لذا به جای استفاده کردن از اصول، از پارادایم بهره می‌گیریم، با این تذکر که چون یک پارادایم می‌تواند یک بخشی از واقعیت را قابل فهم سازد؛ تا زمانی که خلاف آن را

یعنی با کشف قانون<sup>۱</sup> حاکم بر واقعیات جهان، علاوه بر تبیین، دورنمایی از واقعیت آتی را پیش‌گویی می‌کنیم.<sup>۲</sup> چنان‌که در علوم سیاسی، مثلاً قانون وقوع انقلاب، "نارضایتی مردم" و در روابط بین‌الملل، مثلاً قانون نجنبیدن، در نورثالیسم، "بازدارندگی هسته‌ای" یا "در لیبرالیسم،" مردم‌سالاری با ثبات کاملاً نهادینه (well-institutionalized) به ویژه از نوع لیبرالی» (Mansfield and Snyder 1995:13) است.<sup>۳</sup>

### نتیجه‌گیری

روی هم رفته، با این تاکید که نقش تفاوت‌های فرهنگی چه در گذشته و چه در حال و آینده در شکل دادن به انواع مختلف دعاوی شناختی بارز است. روند دانش علمی سیاست بین‌الملل، در عرصه نظری (روند تصمیم) و در عرصه عملی (روند کنش و روند واکنش) را هدف قرار داده است. روند تصمیم، خود از ساختار (شامل عناصر خواست، باور<sup>۱</sup> و

ندیده‌ایم الگو پایا خواهد بود. بنابراین برخلاف اصول، پارادایم‌ها عوض می‌شوند. از نظر روند دانش علمی پارادایم‌هایی چون واقع‌گرایی، انسان‌گرایی و نظام مند بودن هستی در حال حاضر معتبرانند.

۱- هر بخش از جهان قوانین خودش را دارد که بر همه جهان شامل می‌شود و تعیین کننده روابط پدیده‌های جهان با یکدیگر است و چون وجود دارد، کشف می‌شود. والا با توجه به اثر ملموس آنها می‌باید آنها را معجزه خواند. البته قانون، در علوم اجتماعی به دشواری قابل دستیابی است، بیشتر می‌توان به شبه قانون در محدوده و موضوع قابل بررسی اندیشید تا آنجا که برخی مدعی‌اند «پژوهشگران هیچ قانون عمومی برای روابط بین‌الملل کشف نکرده‌اند اگرچه می‌پذیرند ادعاهایی مانند "صلح مردم سالارانه" یک حقیقت تاریخی مهم است (Cohen 1994)، به علاوه، قانون هم به استناد واقعیت تغییر در حال دگرگونی است.

۲- البته پیشگویی (prophecies) و حتی فراتر پیش بینی به لحاظ شناخت شناسی امر قابل تجربه/ مشاهده‌ای نیست و از طرفی محتمل است که روایی و پایایی روابطی که در گذشته و حال برقرار بوده در آینده تداوم نیابد. هرچند، انسان‌ها هرگز نمی‌توانند از انگیزه و خواست شناخت آینده دست بکشند! آن‌ها به طور گریز ناپذیری در مرکز وجود بشری و مبنای اصلی سیاست عملی است. درکل، پیش بینی آمیزه پیچیده‌ای از واقعیات گذشته و حال، ارزیابی آنها و ارزش گذاری‌های آن چیزی است که ترجیح می‌دهیم.

رک به: ۳- صلح مردم سالارانه نزدیک ترین چیزی به قانون تجربی است که در مطالعه روابط بین‌الملل داریم Owen, J. (1994) How Liberalism Produces Democratic Peace. *International Security* 19 (2), p: 87. See also Maoz, Z and Russett, B (1993) Normative and Structural Causes of Democratic Peace. *American Political Science Review*, 87 (3). See also Levy, J (1989) *Domestic Politics and War*. See also Russett, B (1993) *Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-cold War World*. See also Ray, J.L (1989) Wars between Democratic: Rare or Nonexistent? in Linklater, A. *International Relations*, Routledge, 2000.

۴- به طور مثال در رشته روابط بین‌الملل، مهمترین خواست (قصد و انگیزه) تبیین و رفع دشواری‌ها در سطح سیاست جهانی است.

سازگاری با امرواقع) از فرآیند (تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و تصمیم‌پذیری) و از دستورکار (تبیین و تا حد ممکن پیش‌بینی روابط بین‌الملل) تشکیل شده است. روند کنش، خود از ساختار (روند تصمیم) و از فرآیند (کنش‌سازی، کنش‌گری و کنش‌پذیری) و از دستورکار (رفع دشواری‌های روند زندگی) تشکیل می‌شود. روند واکنش از ساختار (روند کنش) از فرآیند (تعامل پویا میان روند تصمیم و روند کنش) و از دستورکار (از مقوله بقاء تا رفاه در روند سیاست بین‌الملل) تشکیل می‌شود. امید است بتوان در پرتو اظهارات، نقطه نظرات و نقد و بررسی‌های دانش پژوهان رشته روابط بین‌الملل این موضوع را ادامه داد.

## منابع و مأخذ:

### الف - فارسی

- ۱- افتخاری، قاسم (۱۳۸۴) "تبارشناسی شناخت و شناسایی دانش و روش علمی". پژوهشنامه علوم سیاسی، (فصلنامه انجمن علوم سیاسی ایران)، زمستان.
- ۲- افتخاری، قاسم (۱۳۸۴) جزوه روش پژوهش در روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۸۵-۱۳۸۴.
- ۳- چالمرز، آلن (۱۳۸۳) چپستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- ۴- جیمسون، فردریک (۱۳۸۴) در ژان فرانسوا لیوتار، وضعیت پست مدرن، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گام نو.
- ۵- سریع القلم، محمود (۱۳۸۱) روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران: فرزانه.
- ۶- عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۴) رژیم‌های بین‌المللی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۷- فی، بریان (۱۳۸۱) فلسفه علوم اجتماعی نوین: نگرش چند فرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- ۸- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴) روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- ۹- کهن، لارنس (۱۳۸۲) از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه عبد‌الکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- ۱۰- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- ۱۱- ونت، الکساندر (۱۳۸۴) نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

### ب - خارجی:

- 1-Adler, E. (1997) "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics". **European Journal of International Relation**, 3.
- 2-Banks, M. (1985) "The Inter-paradigm Debate." In M. Light and A. Grooms, eds., **International Relations**. London: Fances Printer.
- 3-Cohen, R. (2000) "Pacific Unions". In Linklater, A. **International Relations**, Routledge.

۱- خواست و باور تا حدی پدیده‌های متمایزی هستند؛ خواست برای (یا نسبت به) یک چیز و باور درباره یک چیز است. اولی، انگیزه و دیگری، ادراک است. هدف خواست این است که جهان را با ذهن متناسب سازد، هدف باور این است که ذهن را با جهان متناسب کند (ونت ۱۳۸۴: ۱۷۴).

- 4-Dessler, D. (1989) "What's at Stake in the Agent-Structure Debate?" **International Organization**, 43, 3.
- 5-Fischer, M. (1992) "Feudal Europe, 800-1300", **International Organisation** 46(2).
- 6-Griffiths, M. (1992) **Idealism and International Politics**. New York and London : Routledge.
- 7-Hollis, M. and .S. Smith (1991) "Beware of Gurus." **Review of International Studies**, 17.
- 8-Hollis, M. and .S. Smith (1996) "A Response: Why Epistemology Matters in International Theory ". **Review of International Studies**, 22.
- 9-Keohane, R. (1984) **After Hegemony**. Princeton: Princeton University Press.
- 10-Maghroori, R. and. Ramberg, B. eds, (1982) **Globalism vs. Realism**. Boulder, Co: West view Press.
- 11-Mansfield, D and Snyder, J (2000) "Democratization and the danger of war." In Linklater, A. **International Relations**, Routledge.
- 12-McGoldrick, D. (1996) "The Principle of non- intervention: Human Rights". In C. Warbrick and V. Lowe, eds. **The United Nations and the Principles of International Law**. Rutledge.
- 13- Neufeld, M. (1994) "Reflexivity in International Relation Theory". IN Sjolander and Cox, eds. **Beyond Positivism**. Boulder, co: Lynne Rienner.
- 14- Onuf, N. (2002) **World of Our Making**. In Puchala, ed. **Visions of International Relations**. Columbia: University of South Carolina Press.
- 15- Schwelb, E (1996) "The Law of Treaties & Human Rights ". In M. Riesman & B. Weston, eds. **Towards World order and Human Dignity**, New York: Free Press.
- 16-Smith, T. W. (1999) **History and International Relations**. New York and London: Routledge.
- 17- Reus-Smit, C. (2001) "Constructivism". In Burchil, Linklater. **Theories of International Relation**. London: Macmillan and New York: Palgrave.
- 18- Ruggie, J. (1998) **Constructing the World Polity**. Routledge.
- 19-Vasquez, J. (1995) "The Post- Positivist Debate: Reconstructing Scientific Enquiry and International Relation Theory after Enlightenment's fall". In Booth and Smith, eds. **International Relation Theory Today**. University Park. The Pennsylvania State University Press.
- 20-Waever, O. (1997) "Figures of International Thought". In Waever and Neuman, eds. **The Future of International Relation**. Routledge.
- 21-Waltz, K. (1979) **Theory of International Politics**. New York: Random House.
- 22-Waltz, K. (1997) "Evaluating Theories", **American Political Science Review**, Vol.91, No.4.
- 23-Wendt, A. (1999) **Social Theory of International Politics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- 24-Wendt, A. (1992) Anarchy is what States Make of it. **International Organization**, Vol. 46, No. 2.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"ریشه‌های مردم‌سالاری جمع‌گرا"، سال ۵۴، شماره ۱۷؛ "آزادی مطبوعات از دیدگاه لنین"، سال ۶۶، شماره ۲۳؛ "آزادی مطبوعات از دیدگاه لنین (۲)"، سال ۶۸، شماره ۲۴.